

روحانیون دهه سی

رحیم روحبخش

«به وجود آمدن انرژی سیاسی عظیمی که بتواند روحانیت ناراضی و پیوندگسیخته ایران عصر پهلوی را به یک نیروی موثر و یکپارچه تبدیل کند، راه کوتاه و آسانی نبود. با تبعید و به شهادت رسیدن مدرس در زمان حکومت رضاشاه، پرچم مبارزه عملاً از دست روحانیت فروافتاد و هرچه می گذشت، کارها رو به بدی می نهاد. کشف حجاب، تعطیلی مجالس روضه، سرکوب و هتک حرمت حوزه های علمیه، همگی سایه ای از یاس و ترس بر جامعه حکمفرما کرده بودند. این وضع، بسیاری از بزرگان دیانت را وادار ساخت تا از طریق اقدام به اصلاحات درازمدت و نیز با مبادرت به فعالیتهای تبلیغی و اجتماعی، به رویارویی با مدرنیسم سکولار برخیزند. تقریباً برای همه محرز شده بود که روحانیت شیعه از مدعیات سیاسی دست برداشته و با سرگرم شدن به درس و وعظ و خطابه و رساله، به قول معروف کار قیصر را به قیصر سپرده است! اما دقیقاً در اوج این فضای بهت انگیز و ساکن، صدایی بلند طنین انداخت که برای بسیاری قابل پیش بینی و درک نبود. روحانیت و مرجعیت شیعه به شکلی غیرمنتظره و باورنکردنی به مبارزه تمام عیار قیام کرده بود و حبس و تبعید و شهادت، چیزی از این تصمیم نمی کاست. اما باید دید که این سیاسی شدن مرجعیت و فراگیر شدن آن در نهضت امام خمینی (ره)، با چه زمینه ها و چه روشهایی صورت گرفت. بدون شک راههای طولانی، گامهای بلند و استواری می طلبند و ما در تاریخ معاصر ایران شاهد آن هستیم که این گامها توسط شاگردان و علاقمندان به امام خمینی (ره) و نهضت او، به درستی برداشته شدند. راه اندازی تبلیغات جهت دار سیاسی در حوزه ها، تشکیل جامعه تعلیمات اسلامی، انجام سفرهای تبلیغی توسط طلاب و مبلغین، جهت دار کردن مجالس و مناسبتهای دینی و تشکیل انجمنها و مجامع دینی، اقدامات حساب شده ای بودند که نوگرایان حوزوی برای تقویت جایگاه مرجعیت حضرت امام (ره) و بازگرداندن اقتدار سیاسی حوزه ها از طریق حمایت

از امام (ره) صورت دادند. هرچند رژیم شاه به انحاء مختلف در امور داخلی حوزه ها دخالت می کرد تا از مرجعیت حضرت امام (ره) پس از فوت آیت الله العظمی بروجردی جلوگیری کند، اما نتیجه تمامی این کارهای رژیم معکوس بود. مقاله زیر شرح جامعی از فرایند احیای روح سیاست در مرجعیت دینی معاصر ارائه می دهد.



یکی از سوالات اساسی در خصوص وقوع انقلاب اسلامی ایران، چگونگی رویکرد سیاسی بخشی از روحانیون در آستانه نهضت امام خمینی می باشد. طی چند دهه و به ویژه در دوره مرجعیت تامه آیت الله العظمی بروجردی، حوزه علمیه تاحدودی، خط مشی کناره گیری از امور سیاسی را در پیش گرفته بود اما برخی عناصر و نیروهای برخاسته از آن، در سالهای پایانی زعامت مرحوم آیت الله بروجردی، این رویکرد را به چالش کشیدند. از این رو شاید بتوان نقطه عزیمت ظهور اقلیت روحانیون نوگرای سیاسی را در تحولات دهه ۱۳۳۰ جستجو کرد. بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، علیرغم خط مشی خاص مرجعیت سنتی، طیفی از روحانیونی که مطالبات بیشتری را از این منش انتظار می کشیدند، نخستین گامهای اساسی را برای خروج حوزه از این فضا برداشتند. آنان به فراست دریافتند که حوزه و حوزویان برای اینکه بتوانند به معضلات زمان پاسخ گویند، به یک خانه تکانی اساسی نیاز دارند. از این رو آنها خود پیشقدم شدند و به صورت پراکنده با ایجاد مراکز و پایگاههایی در پوشش فعالیتهای مذهبی و فرهنگی، نخستین گامها را در این راه برداشتند. این مقاله درصدد تبیین تکاپوهای این روحانیون می باشد، که بحق می توان اقداماتشان را عامل ظهور روحانیت نوگرای سیاسی در نهضت امام خمینی تلقی کرد.

درواقع جریان مستمر ورود طلاب از شهرهای

مختلف به حوزه علمیه قم و سپس فارغ شدن آنان و بازگشتشان به مناطق مختلف کشور، روحانیت شیعه را در ایران دهه ۱۳۳۰ واجد یک حزب تمام عیار کرده بود. به دلیل تداوم ارتباط این روحانیون با حوزه، شاخه ها و شعبات این جریان در گستره جغرافیایی کشور گسترانده شده و مساجد، حسینیه ها و سایر اماکن مذهبی به پایگاه فعالیت آنها تبدیل گردیده بود. کار آنان از نظر زمانی محدودیت نداشت، اما در زمانهای پرشونده ای نظیر ماههای محرم و رمضان و نیز در اعیاد و وفیات که بیشترین تجمعات مومنان صورت می گرفت، فرصت طلایی برای تبلیغ آموزه های دین به دست می آمد. این مراسم نه تنها هزینه ای برای آنان در پی نداشت، بلکه درآمدزا نیز بود؛ چنانکه حتی حوزه ها نیز از این مجالس منتفع می شدند؛ چراکه وقتی طلبه ای برای تبلیغ به ناحیه ای فرستاده می شد، به هنگام مراجعت، مقداری از سهم امام نیز با خود به همراه می آورد و مجموع این مبالغ، رقم قابل توجهی را تشکیل می داد. از طرف دیگر آنان افکار و خواسته های مردم را از اعماق جامعه به حوزه منتقل می کردند؛ لذا حوزه علمیه قم، به ویژه مدرسه فیضیه، نقشی شبیه شورای مرکزی یک حزب و مکانی برای طرح مسائل فکری و جمع آوری امکانات مالی برای حوزه را ایفا می نمود. این عوامل، واقع بینی طلاب را در متن آرمانی و مقدس گونه آموزه های دینی افزایش می داد؛ گذشته از این، طلاب با سفر به نقاط مختلف و در اثر رابطه مردمی و پیوند عاطفی با آنان، به راحتی افکار و آموزه های دینی را در سراسر کشور پخش می کردند؛ به عبارتی، هر مساله مذهبی، اجتماعی، سیاسی و... که در حوزه مطرح می گردید، پس از مدت کوتاهی در تمام کشور ترویج می شد. به طور معمول رسم بود که یک ساعت قبل از شروع نماز جماعت، در عصرها، طلبه ها دور هم جمع می شدند و میان آنان جلسات مذاکره و مباحثه برقرار می گردید. در این مباحث، خاطرات سفر، مسائل منبر، مسائل متعدد روز در زمینه های سیاسی

و... مطرح می‌شد. همین فرایند، بهترین شیوه تبادل نظر و اندیشه در تشکلات حزبی به‌شمار می‌آید.^۲ از این رو، به‌محض آنکه واقعه‌ای در ارتباط با مذهب، حوزه و یا مرجعیت، طرح می‌گردید، بلافاصله مورد بازکاوی قرار می‌گرفت. لوایحی مثل اصلاحات ارضی که با موضعگیری آیات و مراجع حوزه مواجه شد، طلبه‌ها را نیز وارد مسائل سیاسی کرد. این وقایع بینش سیاسی طلاب را افزایش می‌داد و بازتاب آن، به‌صورت حمایت از مراجع و علما، تبلور می‌یافت.

ممکن است این سوال مطرح شود که اصولاً نقطه عزیمت رویکرد سیاسی روحانیت در نهضت امام خمینی، از چه زمانی و از کدام واقعه شروع شد و یا اصولاً آیا می‌توان نقطه عزیمتی برای آن تعیین کرد. به‌نظر می‌رسد که هرگونه بی‌جستی برای یافتن پاسخ این سوال دشوار باشد؛ زیرا نه خروج مرجعیت و نه فعالیت سیاسی روحانیت، هیچ‌کدام نه اولین بار بود که صورت می‌گرفت و نه به‌یکباره رخ داد.

مبارزه فرهنگی

در فرایند تحولات تاریخ معاصر ایران، نه‌تنها انسجام دیرینه روحانیت دچار لطماتی شد بلکه در برخی مقاطع، روحانیون رودرروی یکدیگر نیز قرار گرفتند. اوج این تقابل، در جریان نهضت مشروطه و به‌دنبال رویکرد طیفی از علمای دین به مشروطه مشروعه به‌وقوع پیوست. این اختلاف نگرش و به تبع آن اتخاذ مواضع متفاوت، در قبال دولت ملی دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت نیز در میان روحانیون به‌وجود آمد؛ چنانکه در این ماجرا، جریان اصلی مرجعیت حاشیه‌نشینی اختیار کرد. طیف سیاسی طرفداران آیت‌الله کاشانی پیشگام مبارزه شد و گروه فدائیان اسلام به آرمان تشکیل حکومت اسلامی روی آورد؛ چنانکه پس از کودتا، بر اثر بی‌طرفی نسبی جریان اول و مسائل و صدماتی که به دو جریان دیگر وارد آمد، نوعی خلأ در رفتار سیاسی روحانیت ایجاد گردید. در شرایط حاصل از این خلأ، نظام حاکم که با کودتای انگلیسی-آمریکایی بیست‌وهشتم مرداد علیه دولت ملی دکتر مصدق بر سریر سلطنت نشسته بود، به‌راحتی در راستای پیاده‌کردن خواسته‌های حامیان خود گام برمی‌داشت. این رویکرد با تحکیم قدرت به‌دنبال تاسیس ساواک در اوایل سال ۱۳۳۶، همراه بود. این نهاد امنیتی، نظارت و کنترل بر تمام محافل که شائبه فعالیت سیاسی داشتند را بر عهده گرفت، به‌طوری‌که هرگونه واکنش سیاسی علنی در نطفه خفه شد. از این رو روحانیونی که درسهای گرانمایی از تجربه سیاسی علما در دهه‌های قبل آموخته بودند، به فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی روی آوردند؛ به‌تعبیر دیگر آنان فرصت را غنیمت شمرده سعی کردند با آگاه‌سازی طلاب جوان و افزایش بینش سیاسی و اجتماعی آنان در شرایط اختناق حاکم، زمینه‌های لازم را برای آینده فراهم کنند. این طیف کوچک روحانیون، در واکنش به برنامه‌های فرهنگی نظام، به تاسیس مدارس با ساختار جدید در زمینه آموزش‌های مذهبی با چاپ نشریات دینی روی آوردند.

مردم مذهبی، واقف بودند که این اقدام در واقع نوعی مقابله غیرمستقیم با گسترش برنامه‌ها و رفتارهای غیردینی در جامعه را مدنظر دارد. حاصل این تصور ذهنی درباره این فعالیت‌ها، آن بود که به جذب سریع فرزندان خانواده‌های مذهبی به مدارس مذکور انجامید. این مساله نشان داد که علمای مذکور، علیرغم تعداد اندکشان، قادرند به موازات مدرن‌گرایی نظام حاکم ابراز وجود کنند. سرانجام در پرتو استقلال، انسجام و توان مداوم این تدابیر فرهنگی، یک جریان و نهضت فرهنگی نوگرایانه از سوی جامعه مذهبی شکل گرفت. اقدام مذکور، با نشان دادن ضمنی سیمای حکومت، موفقیت درخشانی برای روحانیونی بود که قصد داشتند اعلام کنند برنامه‌های فرهنگی نظام در تقابل با خواسته‌های طیف سنتی و مذهبی جامعه قرار دارد.

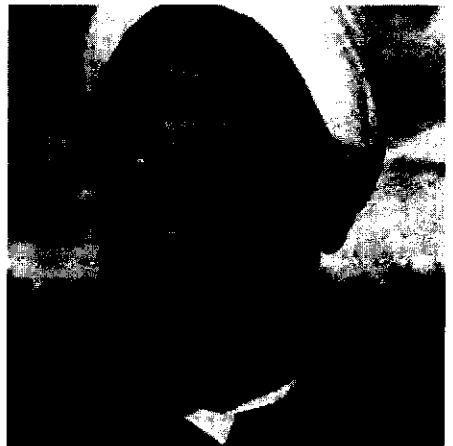
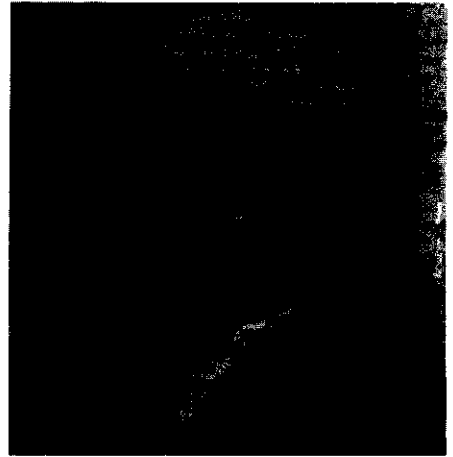
عمده‌ترین نیروها و عناصر نواندیش و پیشگام این برنامه‌های فرهنگی، و نهادها و تشکیلات مرتبط با آن را، به شرح زیر می‌توان برشمرد:

۱- مهدی حائری تهرانی از پیشگامان برنامه‌های مذکور در مصاحبه‌ای با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، محورهای فعالیت‌های فرهنگی آن دوره را چنین برمی‌شمارد:^۳ «در سال ۱۳۳۵ به همراه آقایان جعفر سبحانی، موسی صدر، بهشتی، مطهری و صادقی که طیف شاگردان کلاسهای علامه طباطبایی را تشکیل می‌دادیم، در کنار نهضت علمی در فلسفه، برنامه تفسیر علامه را نیز شروع کردیم. این برنامه‌ها را سپس به دانشگاه‌ها کشانیدیم. در مرحله بعد با همکاری استاد، چاپخانه دارالعلم را در سال ۱۳۳۶ تاسیس کردیم. هدف از تاسیس آن، چاپ متون دینی به‌صورت صحیح و متنقح بود که این برنامه را در ازای پرداخت مبلغی به طلاب انجام می‌دادیم. سپس موسسه دارالفکر را به‌عنوان یک مرکز مطبوعاتی دینی مرتبط با خارج از کشور، راه انداختیم. بدین‌صورت در حوزه تهران، نهضتی فرهنگی با استفاده از طلبه‌های تهرانی را سامان بخشیدیم. چون در قم... انجام اصلاحات در حوزه مقدور نبود، لذا مجدداً در تهران تشکیلی تحت عنوان "جامعه محصلین تهرانی" که جمعی در حدود دویست نفر بودند، تشکیل دادیم و در کلاسهای با عنوان تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه متشکل شدیم. بعدها این تشکل مورد تقلید بسیاری از شهرها و استانها - نظیر طلاب خراسانی، شیرازی، اصفهانی و... قرار گرفت و آنها نیز در حوزه‌های خود چنین برنامه‌هایی را پیاده کردند. البته در آن زمان بسیاری مخالف اصلاحات در حوزه بودند و معتقد بودند که حوزه باید میرا از تجدد شود و به سیره قدما عمل کند. در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۷ حوزه علمیه قم حالت رکود داشت و کارهای اجتماعی وجود نداشت. استفاده از روزنامه‌ها و رادیو معمول نبود. تا اینکه مجله "خواندنیها" مقاله توهین‌آمیزی به طلاب نوشت که طلاب نیز برای اعتراض، به حضور آیت‌الله بروجردی رفته و خواهان کمک مالی برای مقابله با آن شدند. همین مساله، باعث شد که با همکاری موسی صدر، مطهری، قدوسی، امینی و سبحانی هرکدام مقاله‌ای نوشتیم که بعدها با رونق این فعالیت‌ها، هاشمی

رفسنجانی و محمدجواد باهنر تصمیم به انتشار مجله "مکتب تشیع" گرفتند که در واقع اولین مجله‌ای بود که در قم منتشر می‌شد و به‌صورت سه‌ماهه چاپ می‌شد و مقالات آن نیز تاریخی، ادیبان، فقه و... بود. بعدها مجلات دیگری نیز به‌نامهای "مکتب جعفری" و "مکتب اسلام" آمد. نامبرده در ادامه، سایر اقدامات را شامل: تاسیس مدرسه «دین و دانش» با مدیریت دکتر بهشتی، تاسیس یک مدرسه دخترانه به‌نام «مدرسه نمونه» در قم، تاسیس شش کتابخانه به‌نامهای کتابخانه تخصصی برای مولفین و محققین، کتابخانه بنیاد فرهنگی امام مهدی، کتابخانه عمومی، کتابخانه مدرسه دین و دانش و کتابخانه نمونه در مدارس به همین نام و دو کتابخانه در مشهد ذکر می‌کند.^۴

احداث مدارس متعدد به سبک نوین و با هدف آموزش علم در کنار دین و به سبک مدرسه دین و دانش، مورد توجه بسیاری از نوگرایان دینی قرار گرفت؛ چنانکه به‌عنوان مثال حجت‌الاسلام صادق احسانبخش، به تقلید از همان مدرسه به احداث مدارس دینی جدیدی در رشت همت گماشت.^۵

۲- جامعه تعلیمات اسلامی، اولین مدرسه از زنجیره مدارس مرتبط با این تشکیلات، در سال ۱۳۲۲ در تهران تاسیس یافت. موسس آن شخص واعظی به‌نام حاج عباسعلی اسلامی بود. وی برای نیل به اهداف خود در نوگرایی آموزش دینی، با جذب گروهی از نیروهای نواندیش، به ایجاد تشکیلی به‌نام «راهنمای تعلیمات اسلامی» همت گماشت. اهداف فرهنگی وی، مقابله با بی‌توجهی به تعلیمات اسلامی در مدارس دولتی بود.^۶ وی متولد سبزوار بود که در حوزه علمیه مشهد تحصیلات حوزوی را طی کرد. اسلامی سپس عازم هند شد و پس از شهریور ۱۳۲۰ و بروز آزادی نسبی در جامعه، به کشور مراجعه نمود و تلاش گسترده‌ای برای تبلیغ اسلام آغاز کرد. اسلامی برای این منظور، ابتدا منزل خود را در جنوب تهران به مدرسه تبدیل نمود و سپس به‌تدریج با همیاری مردم به تاسیس «جامعه تعلیمات اسلامی» به‌منظور احداث مدارس و مساجد همت گماشت. در پیرونده فعالیت‌های وی احداث هشتاد مسجد، حسینیه و مراکز فرهنگی ثبت شده است. از نظر سیاسی نیز وی در آغاز از طرفداران فدائیان اسلام بود و بعدها در همسویی با نهضت امام خمینی (ره) گام برداشت.^۷ می‌توان گفت حاج عباسعلی اسلامی، صرف‌نظر از پیشگامی و عاظ در فعالیت‌های مذهبی، به‌خاطر برخورداری از آگاهی‌های اجتماعی در تعامل با جامعه و توده مردم و نیز تحت تاثیر اقدامات چندساله‌اش در هند درصدد چاره‌اندیشی برای بهبود اوضاع فرهنگی در ایران برآمده بود. بی‌شک هدف نامبرده و سایر روحانیون نوگرای دینی را می‌توان زمینه‌سازی برای تبلیغ و شناخت وسیع اسلام از سوی دانش‌آموزان و کادرسازی برای فعالیت‌های مذهبی برشمرد؛ چنانکه معلمان مدارس مذکور، به‌ویژه معلمان مدرسه دین و دانش، اغلب از طلاب جوان و نواندیش بودند.^۸ البته بررسی عمکرد جامعه تعلیمات اسلامی به پژوهش گسترده‌ای نیاز دارد و تاکنون فقط تعداد اندکی



از گزارشات و اسناد ساواک درباره چند دهه فعالیت‌های این تشکل، چاپ و نشر یافته است.^۹

۳- سفرهای تبلیغی طلاب: براساس خاطرات آیت‌الله محمدرضا طبسی، سفرهای تبلیغی طلاب در یکی دو دهه قبل از نهضت امام خمینی چندان مرسوم نبود. وی در دوران طلبگی خود با تعدادی طلاب هم‌درس خود، در یکی از حجره‌های مدرسه فیضیه جلسات هفتگی تشکیل می‌داد و هر هفته یک نفر احادیثی را از بحارالانوار می‌خواند و اعضای جلسه درباره آن بحث می‌کردند تا سپس در منابر به تبیین آن برای مردم بپردازند. به تدریج حجره‌های دیگر نیز از این روش تبعیت کردند و با واقف شدن به اهمیت تبلیغ و منبر، به‌طورهمه‌انگ در دهه آخر صفر به شهرها و نواحی مختلف سفر می‌کردند. به این طریق سفرهای تبلیغی در حوزه علمیه قم مرسوم شد و بعدها با حمایت مراجع رونق گرفت.^{۱۰} این مسأله در رشد آگاهی‌های مذهبی و سپس سیاسی توده‌ها، نقش مهمی ایفا کرد.

۴- برگزاری مجالس مذهبی در منازل: برگزاری مجالس مذهبی در منازل، سابقه دیرینه‌ای ندارد. به نظر می‌رسد این ابتکار اولین بار توسط آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی به‌کار گرفته شده است. این مجالس که در سال‌های پس از انقلاب رونق قابل‌توجهی یافته‌اند، در آغاز با هدف تبلیغ و ترویج معارف اسلامی تشکیل می‌گردیدند. آیت‌الله شاه‌آبادی در طی اقامت

هفده‌ساله خود در تهران، مجالس مذکور را به منظور اشاعه دین، تبلیغ راستین اسلام و مبارزه با نظام حاکم بنیانگذاری نمود. در دوران نهضت امام، در بسیاری مواقع، تصمیم‌گیری درخصوص مسائل مربوط به مبارزه، در پوشش چنین مجالسی تحت عنوان جلسات تفسیر قرآن، روضه‌خوانی و غیره، انجام می‌شد.^{۱۱}

۵- مجالس دینی در مساجد: معمولاً مساجد پایگاه و مرکز ثقل فعالیت روحانیون و دینداران تلقی می‌شدند ولی نوع استفاده از این پایگاه، به شرایط و عوامل بستگی داشت که می‌توان آن را ناشی از شرایط خاص رویکرد روحانیون و متولیان دینی در کشور دانست. در این کانون، روحانیون اعمال قدرت می‌کردند. مساجد درعین‌اینکه نقطه اتکالی در برابر حکومت به‌شمار می‌رفتند، محل مورد دسترس همگانی برای رفع و رجوع اختلافات، تبلیغ دین، عبادت، کلاسهای آموزش دینی و... به حساب می‌آمدند. روحانیون نوگرا، از مساجد، حسینیه‌ها و سایر مراکز مذهبی به‌مثابه کانونی برای تجمع و ابزار خواسته‌های سیاسی در پوشش مراسمهای مذهبی استفاده می‌کردند. آنان در مساجد، علاوه بر نیایش و وعظ، به برگزاری جلسات مذهبی تحت عناوین تفسیر قرآن، تفسیر نهج‌البلاغه، تدریس زبان عربی، بیان احکام شرعی و نظایر آن می‌پرداختند و جوانانی از طبقات مختلف، در این جلسات شرکت می‌کردند. کنترل حجم و وسیع مساجد برای سازمان

به محض حصول شرایط مناسب، شاگردان امام خمینی تشخیص دادند تبلیغ مرجعیت ایشان از دو جهت لازم است: از یک سو مقام علمی و جامعیت و از سوی دیگر لزوم رهبری قیام علیه شاه. از این رو شاگردان و فضیای دیگر حوزه، بر خود لازم دانستند با اتخاذ تدابیری، در راستای اعلام مرجعیت امام اقدام کنند

امنیتی کشور (ساواک) مقدور نبود. البته بعدها طرحهایی برای اداره مساجد از طریق اوقاف ارائه گردید و همچنین راهکارهایی برای اداره مساجد توسط روحانیون موافق دولت به کار گرفته شد^{۱۱} ولی این اقدامات، چندان موافقی برای جلوگیری از فعالیت روحانیون نوگرا ایجاد نکرد. علت عمده شکست این اقدامات، آن بود که مساجد کانونهایی مذهبی و مردمی به شمار می‌رفتند که توسط دینداران، نهادهای مذهبی و... در محلات مختلف احداث می‌گردیدند و به عنوان نهادهای مستقل از دولت و توسط خود مردم اداره می‌شدند؛ از این رو نهادهای امنیتی، از اهرمهای لازم برای دخالت در این نهادها و کنترل بر فعالیت آنها برخوردار نبودند.

۶- برگزاری مجالس سوگواری محرم در مساجد، وعظ، سخنگوییان نهاد مذهب در کشور تلقی می‌شوند. به نظر می‌رسد در وقایع و جنبشهای متعدد تاریخ معاصر ایران، وعظ در تحریک و تهییج مومنین و بسیج سیاسی آنان، نقش مهمی ایفا کرده‌اند. علیرغم اینکه بعد از کودتا، شرایط اختصاصی حاکم، اجازه هرگونه فعالیت مخالف را سلب کرده بود، اما طبق یکی از گزارشهای تفصیلی ساواک در محرم سال ۱۳۳۶، وعظ مشهور تهران در جلسات و منابر خود عملکرد هیات حاکم را نقد می‌کرده‌اند. این جرات و توان آنان را قطعاً باید مدیون نقش و پایگاه مردمی و حمایت عمومی از آنان دانست. در گزارش مذکور که در تاریخ بیستم مرداد ۱۳۳۶ از برخی جلسات عزاداری محرم در مواردی از مساجد، حسینیه‌ها و تکایا تهیه شده^{۱۲} و بیانگر سعی جدی ساواک برای کنترل بر نهادهای مذهبی می‌باشد، درباره فعالیت‌های سیاسی وعظ در راستای رشد آگاهی توده‌ها و تحریک مردم به موارد زیر اشاره شده است:

- مسجد سلطانی: «مراسم سوگواری از طرف صنف معمار تشکیل [می‌گردد] و با تذکرات زیادی که [از سوی] مامور ساواک به صدر بلاغی، واعظ آن مراسم، داده شد، [وی] احتیاط را رعایت [می‌کند] و کمتر دچار سکر سخنرانی در روی منبر می‌شود.» ناگفته نماند در خصوص پخش سخنرانی فلسفی - واعظ شهپر - از رادیو که در همین سالها از مسجد سلطانی ایراد می‌شد، در گزارش شهربانی آمده است: «این برنامه... باعث رغبت اهالی به حضور در نماز جماعت و استماع بیانات فلسفی گردیده است؛ به گونه‌ای که علاوه بر عده چند هزار نفری که برای ادای نماز جماعت و استماع بیانات فلسفی حاضر می‌شوند، قسمتی از اهالی بازار نیز از مساجد واقع در بازار، از بلندگوی مسجد سلطانی استفاده نموده و احتیاج به وعظ دیگر ندارند.»^{۱۳}

- «در پشت شهرداری از طرف صنف الکتریکی و لوازم برقی فروشی، مجلس سوگواری برگزار [گردید] و شیخ عباسعلی اسلامی سخنرانی نمود. وضع منبر وی شدید نبود و با کنایات و احادیث نسبت به دولت حمله می‌کرد. سخنرانی فلسفی نیز در مورد پرورش افکار و اخلاق مناسب بود.»

- «در مجلس عزاداری طیب حاج رضایی، سخنران، شیخ نهایندی بود و موضوع آن [به] شرح وقایع کربلا

[اختصاص داشت].»

- مجلس روضه‌خوانی حسین رمضان یخی: «مداحان به ذکر مصیبت اهل بیت می‌پرداختند.»

- مجلس عزاداری شعبان جعفری: «سخنران، میرسیدمحمد موسوی بود و در سخنان خود تضاد کمونیسم را با مذهب به مردم تفهیم می‌نمود.»

- مجلس عزاداری تکیه امامزاده صالح: «حاج سیدجوادی سخنرانی [می‌کرد] و عموماً به بیانات مضره و یا تشبیه حکومت فعلی به حکومت معاویه و بنی‌امیه می‌پرداخت.»

- مجلس عزاداری مسجد نو در خیابان خراسان: «شیخ جواد خدمتی، ... در منبر بود و به فحاشی مشغول و مردم را به آشوب دعوت می‌کرد. بلندگوی مسجد در گنبد آن نصب و صدای سخنران تا پانصدمتری می‌رفت.»

۷- انتشار نشریات جدید و نقش روحانیون نوگرا: از جمله این نشریات می‌توان «مکتب تشیع» و «درسهایی از مکتب اسلام» را نام برد. همانطور که پیشتر اشاره شد، انتشار مجله مکتب تشیع با مدیریت هاشمی‌رفسنجانی، محمدجواد باهنر و محمدباقر مهدوی در سال ۱۳۳۸ صورت گرفت. رفسنجانی در مصاحبه‌ای، ضمن اشاره به انتشار چهار فصلنامه و هفت سالنامه تحت عنوان مجله مذکور، گفته است: «با چاپ آن اولاً زمینه نشر مقالات خوب و باکیفیت فراهم شد و دوماً در ضمن تهیه مقالات، با محققان و روشنفکران و هم‌تراز همه با جو مطبوعاتی کشور آشنا شدیم؛ سوم اینکه شبکه توزیعی در سراسر کشور درست کردیم و نمایندگان در شعبات توزیع داشتیم که بعدها همین شبکه را برای توزیع اعلامیه مراجع در نهضت امام مورد استفاده قرار دادیم^{۱۴}

و در این راه حتی از نیروی روشنفکر و مذهبی که در مدارس، بازار و مساجد کار می‌کردند استفاده می‌کردیم و آنان اعلامیه‌ها را پس از دریافت مجدداً به مراکز دیگر شبکه می‌رساندند.»^{۱۵} انتشار این مجله گام موثری برای رشد فکری و اجتماعی طلاب و حتی برای وعظ بود. تیراژ آن بالا بود و برای شهرستانها نیز ارسال می‌شد. چنانکه ساواک کرمانشاه در خصوص اجازه توزیع مجله و سالنامه مذکور در آن شهر، از ساواک مرکز استعلام کرد و مرکز نیز با ارجاع به پاسخ وزارت کشور مبنی بر اینکه نشریه مذکور فاقد امتیاز می‌باشد، دستور داد به وضع توزیع آن رسیدگی شود.^{۱۶} رفسنجانی هدف از تاسیس انتشارات مکتب تشیع در سال ۱۳۳۶ و در شرایط بعد از کودتا و شدت سرکوب را پرکردن خلأ فعالیت‌های فرهنگی^{۱۷} از طریق چاپ مقالات با ارزش از سوی شخصیت‌های وزین علمی و اجتماعی کشور، عنوان می‌کند و از آن میان برای مقالات مرتضی مطهری، در دوران هفت‌ساله فعالیت مکتب تشیع، وزن و اعتبار خاصی قابل است. ایشان مقالات مطهری را وسیله‌ای برای اعتبار سلسله انتشارات آن مجله ذکر می‌کند.^{۱۸}

مجله درسهایی از مکتب اسلام، این مجله یکی از معتبرترین و پرتیراژترین مجلاتی بود که با همت نه نفر از روحانیون حوزه علمیه قم (به اسامی محمدمهدی مکارم‌شیرازی، عبدالکریم موسوی‌اردبیلی، جعفر سبحانی، امام موسی صدر، واعظ‌زاده خراسانی، مرتضی

جزایری، مجدالدین محلاتی، علی دوانی و حسین نوری) در سال ۱۳۳۷ راه‌اندازی شد.^{۱۹} این مجله نیز اهداف و برنامه‌هایی شبیه مجله «مکتب تشیع» را دنبال می‌کرد؛ باین تفاوت که به‌خاطر تیراژ بالا و استمرار آن در مقایسه با مکتب تشیع، از اعتبار و جایگاه بیشتری برخوردار شد. تیراژ شماره اول این مجله بیش از دوهزار نسخه نبود اما دوازده سال بعد، تیراژ آن به چیزی در حدود صدوبیست هزار نسخه افزایش یافت؛ به گونه‌ای که بیشترین تیراژ یک مجله دینی را در جهان اسلام به‌خود اختصاص داده بود.^{۲۰}

انتشار مجلات مذکور را اگر در شرایطی تصور کنیم که بزرگان حوزه غالباً «مخالف نگارش مقاله و انتشار مجله»^{۲۱} و بسیاری از آنها حتی مخالف خواندن روزنامه بودند، جرات و جسارت قابل تحسین روحانیون نوگرای مذکور در شکستن جو سنتی و ایجاد فضای جدید آشکار می‌گردد. حتی بنا بر خاطره‌ای، کارگزاران مجله مکتب اسلام به منظور جلب موافقت آیت‌الله بروجردی، ابتدا یک شماره از مجله را با مقالات قوی و بدون اطلاع ایشان منتشر کردند و از خوانندگان خود خواستند نامه‌هایی برای آیت‌الله بروجردی در تایید مطالب مجله ارسال نمایند تا هم رضایت ایشان جلب شود و هم آن مرحوم در مقابل عمل انجام‌شده قرار بگیرد. به‌این ترتیب و با اتخاذ این تدبیر بود که کار مجله شروع شد.^{۲۲}

البته برخی منابع، از نشر مجلات معتبر دیگری نظیر «حکمت»، «سالنامه مکتب جعفری» و «نشریه مسجد اعظم» در قم نیز سخن گفته‌اند^{۲۳} و حتی در یکی از منابع، مشخصات شصت و چهار نشریه دارای گرایش دینی ذکر شده است.^{۲۴}

۸- تشکیل انجمنها و مجامع مذهبی: کتب بی‌شمار انجمنهای مذهبی این دوره، از نضج یک جریان منسجم و آگاه مذهبی در قبال تحولات جامعه حکایت دارد. به‌طور کلی این انجمنها به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست انجمنهای مذهبی فرامنطقه‌ای هستند که در صحنه سیاسی - اجتماعی فعال بودند و با برگزاری میتینگ، مواضع خود را اعلام می‌کردند؛ به‌عنوان مثال: هیات علمیه تهران، هیات قائمیه، کانون نشر حقایق اسلامی، اخوان المسلمین ایران و... دوم، انجمنهای مذهبی منطقه‌ای بودند که اغلب به یک شهر خاص محدود می‌شدند و در حوزه فعالیت‌های عمرانی، آموزشی، خیریه، اجتماعی، مذهبی و به‌صورت محدودتری در حوزه مسائل سیاسی دخالت می‌کردند؛ به‌عنوان مثال، جامعه اهل منبر کرمان، هیات اسلامی یزد، انجمن مبارزه با فساد و فحشا، انجمن احیای تعمیرات مساجد قدیمه و... را می‌توان نام برد. اخیراً گوشه‌هایی از فعالیت‌های این انجمنها منتشر گردیده است.^{۲۵}

ظهور اقلیت نوگرا

در چنین شرایطی بود که گروهی از روحانیون نوگرا - که در اینجا از آنان با عنوان اقلیت نوگرا نام می‌بریم - در جستجوی سازمان‌دادن یک نهضت سیاسی برآمدند.

اغلب افراد این گروه شاگردان کلاسهای درس فقه امام خمینی (ره) بودند و اندیشه‌های خود را از ایشان الهام می‌گرفتند.^{۲۷} مشخصه بارز کلاسهای امام در این دوران، سعی در ایجاد ارتباط میان فقه با عرفان و ملاحظات سیاسی بود. اما فرصت طلایی برای اقلیت نوگرا، در واقع پس از رحلت آیت‌الله بروجردی حاصل شد و از این دوره بود که آنان به مبارزه مستقیم با رژیم پهلوی روی آوردند.^{۲۸} آنچه به عزم آنها برای تداوم رویکرد سیاسی‌شان یاری رساند، تجزیه مرجعیت و فراهم آمدن شرایطی بود که باعث شد آنان در راه نیل به اهدافشان، از وجود مرجعیت سیاسی امام خمینی (ره) در تعاملی دوسویه سود ببرند. اقلیت نوگرا، از نظر سنی، جوانان و میانسالان حوزه را تشکیل می‌دادند و چون جز، نیروهای عادی یا میانی حوزه بودند و در سطح مرجعیت در حوزه کسی آنان را همراهی نمی‌کرد، مشکل مشروعیت داشتند؛ زیرا به آنان گفته می‌شد که جوان و کم‌تجرب در دانش فقهی هستند. از این رو پیداشدن عالمی چون امام (ره) که می‌توانستند در پس او سنگر بگیرند، به آنان مشروعیت می‌داد. این اقلیت که برای افزایش بازدهی خود در برابر دو نیروی اکثریت سنتی و اقلیت دولتی، ناچار از سازماندهی و انسجام بودند، مدتی بعد، با تشکیل «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» جلوه بیشتری یافتند.^{۲۹}

رحلت آیت‌الله بروجردی و نبودن مرجع اعلم در میان مراجع قم، شرایطی را فراهم آورد که مراجع متعدد حوزه با دیدگاههای مختلف در جامعه مطرح شدند و اندیشه‌ها و عملکرد آنها مورد ارزیابی جامعه قرار گرفت. از آنجاکه هیچ کدام از این مراجع در موقعیتی قرار نداشتند که در جایگاه جانشین بلافصل و بلامناع آیت‌الله بروجردی قرار گیرند، مرجعیت متمرکز پیشین به سوی مرجعیت غیرمتمرکز پیش رفت. عواملی که به این شرایط دامن می‌زد، صرف نظر از افزایش ذهنیات و دیدگاههای محلی و قومی در حمایت از مراجع خاص - که بعضا با تحریکات حکومت همراه بود - از افزایش تنوعات فکری در جامعه نیز ناشی می‌شد. در واقع باید گفت با رحلت آیت‌الله بروجردی، گفتمان تثبیت شده آن مرحوم تاحدودی تضعیف شد. البته این سخن به مفهوم آن نیست که عده‌ای مستقیما و علنا در قبال رویکرد ایشان موضعگیری نمودند، بلکه گفتمان حاکم بر دوره مرجعیت ایشان مورد چالش قرار گرفت؛ چنانکه مراجع مختلف در حد میزان و درک و اجتهاد خود، رویکردهای گوناگونی اتخاذ کردند و طیفهای مختلف دینداران جامعه نیز، به تناسب فهم، علائق و دیدگاهشان، هر کدام به مرجع خاصی روی آوردند. جالب آنکه حتی امام خمینی (ره)، علیرغم برخورداری از اندیشه‌های اصلاحی، در دوران حیات آیت‌الله بروجردی، به منظور حفظ اقتدار و وحدت مرجعیت، تسلیم نظرات و عملکرد آن مرحوم بودند. در واقع پس از رحلت آیت‌الله بروجردی بود که حضرت امام به ابراز اندیشه‌هایشان در سطحی وسیعتر اقدام کردند. البته سایر مراجع مطرح حوزه نیز رفتار مشابهی داشتند. به دنبال رحلت آیت‌الله بروجردی، تکاپوهایی -

به صورت آشکار و یا پنهان - برای جانشینی امام صورت گرفت. در نهایت با تقبل اداره حوزه علمیه قم به صورت شورایی، مساله جانشینی موقتا خاتمه یافت.

گویا تلاشهای متعدد دیگری نیز برای تمرکز مرجعیت در مراجع دیگری نظیر آیت‌الله خوانساری از سوی برخی افراد و از جمله از سوی امام خمینی به عمل آمد. امام، حفظ تمرکز قدرت در یک مرجع را در راستای حفظ قدرت متشکل حوزه جهت مقابله با نظام حاکم توجیه می‌نمود و لذا خودشان را از منازعه مرجعیت کنار کشیدند و پیشنهاد کردند همه علما بروند و آقای خوانساری را از تهران به قم آورده و مرجعیت را به ایشان محول کنند. این انتخاب از دو وجه مقبول می‌نمود: یکی اینکه آیت‌الله خوانساری از نظر تقوا، زهد و اعلمیت مورد قبول بود. دوم اینکه با انتخاب ایشان، شائبه مسائل شخصی در رقابت بین مراجع قم؛ از بین می‌رفت. البته پیشنهاد امام سرانجام پذیرفته نشد و مقرر گردید زعیم حوزه از میان مراجع خود حوزه انتخاب شود.^{۳۰} البته یکی از روحانیون آن عصر پیشنهاد مذکور را نه از طرف امام بلکه از طرف آیت‌الله شیخ مرتضی حائری می‌داند، و هدف طرح کردن آیت‌الله خوانساری را نیز رفع اختلافات بین مراجع دانسته و اضافه کرده است: «این طرح با مخالفت سرسختانه عده‌ای، در نطفه خفه شد».^{۳۱}

البته می‌توان برخی نقاط ضعف و منفی برای عدم تمرکز مرجعیت بر شمرد و از جمله به تداوم اختلافات مراجع و تشدید آنها از سوی برخی عوام و نیز از سوی سیستم امنیتی نظام حاکم و در نتیجه کاهش اقتدار معنوی مرجعیت اشاره کرد، اما به نظر می‌رسد تجزیه مرجعیت، فرصتی برای ابراز نظر و اندیشه‌های هر یک از مراجع را فراهم آورد. در چنین فضایی بود که نظرات و ایده‌های امام خمینی (ره)، در تعامل با رویکرد روحانیون نوگرا فرصت بروز یافت و بعدها در مقابله با نظام پهلوی تشکیل حکومت اسلامی به منصف ظهور رسید. این رویکرد از همان ابتدا قابلیت تعدیل اندیشه‌های برخی مراجع دیگر را نیز به دست آورد و حمایت برخی دیگر را نیز جلب کرد. ضمنا برخلاف آنکه گفته می‌شود «اعتبار نهاد مرجعیت، هنگامی که این نهاد آن چنانکه باید از قیام پانزدهم خرداد حمایت و پشتیبانی نکرد»^{۳۲} مورد تردید قرار گرفت. باید گفت نه تنها اکثریت مراجع از قیام مذکور حمایت لازم را به عمل آوردند، نهاد مرجعیت نیز در واقع اعتبار یافت؛ اما نه آن گونه اعتباری که آن نهاد در «هاله‌ای از قداست» باقی بماند؛ بلکه این اعتبار از وجهی بود که می‌توان آن را سرآغاز گام نهادن در عرصه سیاست نامید.

به هر حال در چنین شرایطی، طرح و تبلیغ مرجعیت امام خمینی (ره) رسالتی بر دوش نوگرایان حوزه تلقی می‌شد. این دو، یعنی امام خمینی (ره) و نوگرایان مذکور، از سالهای دیرین در تعامل فکری با یکدیگر، نسبت به آموزه‌های همدیگر شناخت یافته و به این باور رسیده بودند که برای پیاده کردن این آموزه‌ها، گریزی از ایجاد یک بستر دینی مبتنی بر رابطه مجتهد - مقلد وجود ندارد. از این رو آنان با تمام توان به تبلیغ مرجعیت

امام خمینی پرداختند. البته نیازی به توضیح نیست که حضرت امام (ره) صرف نظر از نیل به مرجعیت، در پرونده خود صفحات درخشانی از اندیشه‌های اصلاح گری و مبارزاتی را ثبت کرده بود؛ چنانکه نگاهی اجمالی به گذشته فکری و رویکرد سیاسی ایشان به خوبی این مساله را آشکار می‌کند؛ که به مواردی در زیر اشاره می‌شود:

۱. امام در آغاز دهه ۱۳۲۰ با نگارش کتاب کشف اسرار گامی برای پاسخ به سیاست ضد دینی رضاشاه برداشت و در آن اشاراتی به گفتمان سیاسی حکومت اسلامی نمود.

۲. ایشان در دهه ۱۳۳۰ در سهای فقهی خود برای شاگردان نوگرا، بحث ولایت مجتهد را در مباحث اجتهاد در تقلید، طرح کرد.

۳. حضرت امام در دهه ۱۳۴۰، بعد از قیام پانزدهم خرداد، بر نفی صریح سلطنت و در اواخر همین دهه در نجف، با طرح تفصیلی حکومت اسلامی، بنیاد گفتمان سیاسی خود را بنا نهاد.

اما مرجعیت امام از چندین سال قبل از رحلت آیت‌الله بروجردی با تحریر فتاویی بر تمام کتاب عروه‌الوثقی و همچنین قبل از آن با نگارش حاشیه بر کتاب «وسيلة النجاة» - اثر آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی - مطرح شده بود.^{۳۳} لیکن این تحریرات به زبان عربی بود و فقط اهل نظر به آن حواشی مراجعه می‌کردند. از سوی دیگر امام (ره) نیز حاضر نمی‌شد علیرغم اینکه «صاحب فتوا» بود، آن تحریرات را در قالب رساله منتشر کند.^{۳۴} البته امام، آن سالها، در میان مراجع مطرح، چندان مشهور نبود. علت این مساله را صرف نظر از روحیات عرفانی ایشان، می‌توان چنین ذکر کرد که در آن روزها، یکی از نشانه‌های شهرت و عظمت مراجع، این بود که در جای مهمتری نظیر حرم حضرت معصومه نماز جماعت برگزار کنند یا امام جماعت مسجد معروفی باشند؛ اما امام خمینی (ره) خود را از این مسائل دور می‌کرد؛ چنانکه محل تدریس امام در مسجد سلیمان که نزدیک حرم نبود، برگزار می‌شد.^{۳۵}

اما به محض حصول شرایط مناسب، شاگردان امام (ره) تشخیص دادند تبلیغ مرجعیت ایشان از دو جهت لازم است: از یک سو مقام علمی و جامعیت ایشان و از سوی دیگر لزوم رهبری قیام علیه شاه از این رو شاگردان و فضایی دیگر حوزه، بر خود لازم دانستند با اتخاذ تدابیری، در راستای اعلام مرجعیت ایشان اقدام کنند. این تکاپو، زمانی جدی شد که، آیت‌الله کاشانی در پاسخ یکی از یاران امام در خصوص مرجعیت بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، امام خمینی (ره) را به عنوان مرجع معرفی کردند.^{۳۶} در واقع از آن پس بود که جمعی از شاگردان امام (ره) تصمیم گرفتند وارد صحنه شده و برای مرجعیت امام تلاش نمایند. گام اول برای این منظور، کسب اطلاع از داشتن رساله از سوی امام (ره) بود. آنان وقتی از طریق آقامصطفی خمینی، از نگارش حواشی امام بر «عروه‌الوثقی» و «وسيلة النجاة» مطلع شدند، در بحبوحه تبلیغاتی که طرفداران هر یک از مراجع برای مرجعیت مرجع مورد نظر خود انجام

طی چند دهه و به‌ویژه در دوره مرجعیت تامه آیت‌الله العظمی بروجردی، حوزه علمیه، تاحدودی خط‌مشی کناره‌گیری از امور سیاسی را در پیش گرفته بود اما برخی عناصر و نیروهای برخاسته از آن، در سالهای پایانی زعامت مرحوم آیت‌الله بروجردی، این رویکرد را به چالش کشیدند. از این رو شاید بتوان نقطه عزیمت ظهور اقلیت روحانیون نوگرایی سیاسی را در تحولات دهه ۱۳۳۰ جستجو کرد

جریان مستمر ورود طلاب از شهرهای مختلف به حوزه علمیه قم و بازگشتشان به مناطق مختلف کشور، روحانیت شیعه را در ایران دهه سی واجد یک حزب تمام‌عیار کرده بود. به دلیل تداوم ارتباط این روحانیون با حوزه، شاخه‌ها و شعبات این جریان در گستره جغرافیایی کشور گسترانیده شده و مساجد، حسینیه‌ها و سایر اماکن مذهبی به پایگاه فعالیت آنها تبدیل گردیده بود

می‌دادند. این گروه نیز مصمم شدند از طریق مصاحبه با خبرنگاران، دلایل مرجعیت امام را معرفی کنند. گام دوم این بود که امام را راضی به چاپ رساله نمایند. برای این منظور، حدود صد نفر از شاگردان ایشان به محضر وی رفته و اعلام کردند: «آقا ما مقلد شما هستیم و می‌خواهیم که رساله شما را داشته باشیم»؛ و این چنین برای ایشان تکلیف شرعی درست کردند تا اجازه دهند رساله ایشان چاپ شود. این رساله اولین بار به نام «نجاه العباد» به چاپ رسید. نوشتن رساله امام در شرایطی صورت گرفت که ایشان رضایت به این کار نداشت در همان روزها. هشت‌الی نه رساله از آیات عظام حکیم، خوبی، شیرازی، شاه‌رودی، گلپایگانی، نجفی مرعشی، میلانی و خوانساری چاپ شده بود.^{۳۷} اما گام بعدی شاگردان امام (ره) برای تبلیغ مرجعیت ایشان، جلب رضایت امام برای برگزاری مجلس ترحیم برای آیت‌الله بروجردی بود. از آنجا که برگزاری چنین مجلسی، دلالتی بر داعیه مرجعیت تلقی می‌شد، لذا امام با روحیه متعالی و عرفانی که داشتند خودداری می‌کردند، ولی با اصرار شاگردان و یادآوری علایق ایشان به مرحوم بروجردی، بالاخره امام حاضر شد آخرین مجلس را برگزار نمایند. گام بعدی نیز شروع تبلیغات بین روحانیون علاقمند به امام در تهران بود. این مرحله نیز با نه دلیلی که توسط یکی از شاگردان امام خمینی (ره) مبنی بر علمیت ایشان اقامه شده بود، در منابر تهران عنوان گردید.^{۳۸} شاگردان امام بر سه امتیاز ایشان بر سایرین در زمینه‌های تبحر در اجتهاد، فلسفه و عرفان تأکید داشتند.^{۳۹}

به‌رحال از این زمان به‌طور رسمی و علنی، تبلیغ مرجعیت امام خمینی از سوی شاگردان ایشان به‌عنوان یکی از رسالت‌های شرعی آنان درآمد و به‌تدریج، با پیش آمدن وقایعی که باعث می‌گردید مواضع سیاسی امام آشکار گردد، رویکرد به مرجعیت سیاسی افزایش می‌یافت. شاگردان امام با نظر به خاطره تجارب مبارزات آیات مدرس و کاشانی، به‌فراست دریافته بودند که در صورتی مبارزات سیاسی در کشور از اقبال عمومی برخوردار خواهد شد که این مبارزات در بستر دینی قرار بگیرند و از آموزه‌های شریعت بهره‌جویند؛ در واقع مبارزات نیروها در قالب چنین بستری، می‌توانست با الهام از انگیزه‌های دینی، شوق جهاد، شهادت، ایثار، ظلم‌ستیزی، فداکاری، عدالت و... روح فداکاری را در افراد برانگیزد.

در چنین شرایطی، از نظر بسیاری از دینداران نواندیش نسل جوان حوزوی و دانشگاهی و حتی بازماندگان جریانها و گرایشهای ملی و مذهبی دهه قبل، مرجع تقلید می‌بایست صرف‌نظر از احراز سایر شرایط مرجعیت، از مواضع سیاسی درخور توجه در جامعه و در قبال هیات حاکمه نیز برخوردار می‌بود. از این رو اقبال عمومی به مرجعیت امام خمینی (ره)، به‌ویژه پس از موضع‌گیری قاطع ایشان در آغاز دهه ۱۳۴۰ علیه بنایان و تصویب‌کنندگان لوائح خلاف مبانی شرع اسلام و قانون اساسی مشروطه، از استقبال چشمگیری برخوردار گردید. در واقع مرجعیت و طلاب نوگرا به یک تعامل

رسیده بودند؛ بدین معنا که طلاب مبارز به مرجعیتی نیاز داشتند که در پرتو رهبری و حمایت وی به فعالیت‌های خود مشروعیت بخشند و مرجعیت نیز برای موفقیت خود در مبارزه و استمرار آن، به نیروهایی نیاز داشت که آموزه‌های انقلابی وی را در کشور تبلیغ کنند. بر همین اساس، «عده‌ای از خواص و طلاب حوزه علمیه که از سالها پیش نسبت به امام ارادت داشتند و اغلب از شاگردان امام بودند، در شهرستانها... امام را به‌عنوان یک عالم و مرجع تقلید و یک مرد بزرگ به مردم معرفی کردند»^{۴۰} از این زمان بود که به‌تدریج مأموران امنیتی ساواک به فعالیت‌های این طلاب حساسیت پیدا کرده و گزارش دادند «اکثر طلاب جوان قم طرفدار [امام] خمینی هستند»^{۴۱} به قول یکی از تحلیلگران مسائل انقلاب، این فعالیتها، همگی در راستای زمینه‌سازی نهضت امام بودند: «زمینه‌های نهضت را پیکهای امام خمینی که به شهرستانها می‌رفتند، به‌وجود آوردند. پیکهایی که از سوی امام به کاشان، تهران، اصفهان، کرمان و شهرهای دیگر می‌رفتند، اینها بودند که مردم را به شور می‌آوردند»^{۴۲} پس از گسترش دامنه تبلیغات طرفداران امام در شهرهای مختلف و پذیرش مرجعیت ایشان، امام به‌تدریج از آغاز سال ۱۳۴۱ نمایندگانی را از جانب خود برای امور حسیه و شرعیه در شهرهای مختلف معین کردند؛ باین توضیح که: «تصدی آن در زمان غیبت ولی‌عصر (عج) از مختصات فقه جامع‌الشرایط است، جهت اخذ سهم مبارک امام و صرف آن در اعاشه خودشان به‌نحواقتصاد و صرف ثلث [در برخی اجازنامه‌ها ربع و نصف نیز آمده است] برای ترویج دیانت مقدسه و ارسال بقیه نزد حقیر [امام خمینی] برای صرف در حوزه مبارکه علمیه»^{۴۳}

بر اثر تبلیغات و فعالیت‌های یاران امام، از میان گروه‌های سیاسی، نهضت آزادی که چندماهی از تاسیس آن نگذشته بود، علیرغم اینکه ابتدا به مرجع دیگری تمایل داشتند، بعد از طرح مرجعیت امام خمینی و به‌ویژه با ملاحظه نقش فعال سیاسی ایشان، به امام روی آوردند.^{۴۴} همچنین گفته می‌شود یکی از اعضای کمیته بازار جبهه ملی دوم، که از طرف دکتر کریم سنجابی (عضو شورای مرکزی جبهه ملی دوم) مأموریت یافته بود برای تشخیص و معرفی مرجع اعلم به قم بروید، بعد از استقبال گرم از سوی دفاتر برخی مراجع با برخورد سرد امام مواجه شد و وقتی از ایشان رساله درخواست نمود، به وی گفته شد: «بروید از کتابفروشیها بخرید» آن شخص متوجه گردید که «این سید از نظر تقوا، از دیگران باثبات‌ترند» وی می‌گوید: «عینا این مساله را آمدم و به آقای سنجابی گفتم»^{۴۵}

حال که سخن به نهضت آزادی ایران رسید، بی‌مناسبت نیست به اقدام برخی از اعضای این تشکل نوپنیا با همکاری برخی از روحانیون نواندیش، در خصوص انتخاب مرجعیت بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، اشاره‌ای کنیم. نهضت آزادی برای چاره‌اندیشی تعیین مرجع، با توجه به شرایط زمانی خاص به «تشکیل جلساتی به اهتمام عده‌ای از بنیان

انجمنهای اسلامی تهران و شهرستانها و وابستگان به دبیرخانه انجمنهای اسلامی ایران در پاییز و زمستان ۱۳۴۰ اقدام نمود. حاصل مباحث جلسات مذکور و تکاپوهای بیرونی برخی دیگر از نواندیشان، تهیه و چاپ ده مقاله در کتابی به نام «بختی درباره مرجعیت و روحانیت» بود. در مقدمه کتاب مذکور آمده است: «مرجعیت، علاوه بر جنبه آداب دینی فردی و جنبه اجتماعی، هم نقش دینی و هم سیاسی بسیار قوی در مملکت دارد و وزنه‌ای از وزنه‌های آخرت و دنیای ما است. از طرف دیگر در توجه مخصوص و تکانی که مقامات دولتی و سیاسی به خود دادند، در تلگرافها و در مجلس تذکرها، در اصرار به این که [مرجعیت] از ایران به عراق منتقل شود و در بسیاری صرف پولها، تحریکات پشت پرده آنها دیده می‌شود.»^{۴۶}

سه مقاله اول این مجموعه با عناوین و مضامین یکسان و مکمل هم، به مباحث زیر می‌پردازند: اجتهاد و تقلید، تبیین استدلالی و خاستگاه وجوب تقلید، راههای تشخیص مجتهد عادل و اعلم،^{۴۷} لزوم هوشیاری در قبال نغمه‌های ضد دین و مادی^{۴۸} و مزایای عدم تقلید از میت.^{۴۹} استاد مطهری در پایان مقاله خود، پیشنهاد تخصصی شدن فقه و لزوم تقلید مردم از هر فقیه در همان تخصص مورد نظر و لزوم همکاری و همفکری بین اندیشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته را به منظور حصول به نظرات صحیح، ارائه داده است.^{۵۰}

آیت‌الله محمود طالقانی نیز در مقاله‌ای دیگر از این مجموعه، معتقد است: «چون احتیاجات و موضوعات تکلیفی با وضع کشور و ناحیه و طبقه و صنف، با هم فرق دارد... فقیه و مرجع هر طبقه متناسب با همانها باشد تا با مسائل و موضوعات مخصوص به خودشان... بیشتر آشنا باشد.»^{۵۱} وی سپس به استناد چند دلیل، پیشنهاد می‌کند که یک «شورای فتوایی» تشکیل شود: ۱- سنگینی مسئولیت تمرکز مرجعیت در فتوا و غفلت از وضع زمان و گرفتاریهای مسلمین ۲- احتمال نفوذ عوامل ناصالح و یا اعمال سیاستهای حکومت در مرجعیت، به نام معاونت و کمک به شریعت ۳- خطر استبداد دینی تمرکز و قطع پیوند مرجعیت با مردم، ایشان سپس چگونگی کار شورای مذکور را چنین بیان می‌کند: «شورای فتوایی به ریاست یک یا چند تن از علمای بزرگ و مورد قبول عامه، در یکی از مراکز علمی در هر ماه یا چند ماه تشکیل شده و مسائل اختلافی و موضوعات روز یا به اصطلاح روایت «حوادث واقعه» در شورای مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستانها دعوت شود تا موارد ابتلاء و نظر خود را با دلایلی که دارند، ابراز نمایند.»^{۵۲}

آخرین مقاله این مجموعه که با بحث ما ارتباط دارد، مقاله‌ای از سیدمرتضی جزایری می‌باشد. وی نیز در پیشنهادی مشابه پیشنهاد آیت‌الله طالقانی، طرح شورای فتوایی را ارائه می‌دهد.

چنانچه از تلخیص مباحث برخی از مقالات کتاب مذکور برمی‌آید، نکته محوری و قابل توجه، بحث «شورای فتوا» می‌باشد. صرف نظر از قضاوت درباره قابلیت و ضمانت اجرایی و یا علل و عوامل ناکامی یا

موفقیت چنین طرحی در میان مراجع، آنچه از نظر عملکرد و نقش روحانیت مطرح است، دغدغه‌های جمعی از اندیشمندان کشور برای حل معضل مرجعیت و اهتمام آنان برای بازکاوی ابعاد و اشکال مختلف نهاد مرجعیت می‌باشد. تکاپوها و پیشنهادهایی از این نوع، بعدها با طرح مرجعیت امام خمینی (ره) و به‌ویژه با نقش آفرینی ایشان در عرصه سیاست، در جریانات منتهی به قیام یازدهم خرداد و تبعید از ایران که در تعامل با روحانیت نوگرا منجر به پذیرش تدریجی و عمومی مرجعیت و محوریت امام خمینی (ره) گردید، رنگ باخت ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای کسب اطلاع بیشتر درباره حوزه علمیه قم در این سالها، رک رسول جعفریان، برگ‌هایی از تاریخ حوزه علمیه قم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱
- ۲- «خاطرات و سخنان علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی»، فصلنامه یاد، سال ۳، ش ۱۲، پاییز ۱۳۴۷، ص ۴۹
- ۳- مصاحبه مهدی حائری تهرانی با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱، مورخه ۱۶ آذرماه ۱۳۷۲ (تاریخ مصاحبه)
- ۴- مصاحبه مهدی حائری تهرانی با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۲، تاریخ مصاحبه ۱۶ آذرماه ۱۳۷۲
- ۵- مجله دو هفته‌نامه پیام انقلاب، سال ۴، ش ۹۵، ۲۲ مهر ۱۳۴۲، ص ۲۴، مصاحبه حجت‌الاسلام صادق احسانبخش
- ۶- فاطمه استاد ملک، حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران، عطایی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۱
- ۷- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۳، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۷۶
- ۸- مجله دو هفته‌نامه پیام انقلاب، سال ۳، ش ۵۶، تیر ۱۳۴۱، ص ۱۶
- ۹- از جمله رک: جامعه تعلیمات اسلامی (آیت‌الله حاج شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی) به کوشش حمید کرمی پور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰
- ۱۰- فصلنامه حوزه سال ۶ ش ۳۴، مهر و آبان ۱۳۴۸، ص ۱۱
- ۱۱- دو هفته‌نامه پیام انقلاب، سال ۷، ش ۱۶۲، ۳ خرداد ۱۳۴۵، ص ۵۴
- ۱۲- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مرتضی مطهری، ش بازیابی ۹۲۱۸، کد ۶/۱ ص ۳۴۴
- ۱۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۴۱۴۵
- ۱۴- رک: گزارشهای محرمانه شهرداری (۱۳۲۸، ۱۳۲۷، ش) به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ص ۲۳۳، به نقل از خاطرات فلسفی، ص ۱۲۹
- ۱۵- ماهنامه حوزه سال ۲، ش ۱۱، مهر ۱۳۴۴، ص ۴۱
- ۱۶- فصلنامه یاد، سال ۳، ش ۱۲، پاییز ۱۳۴۷، ص ۴۸
- ۱۷- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۳، زندان، ص ۳۲۸
- ۱۸- سبیری در زندگانی استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰، ص ۱۲
- ۱۹- اکبر هاشمی‌رفسنجانی، شهید استاد مطهری، آنطور که من شناختم، (مقاله)، یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، به کوشش عبدالکریم سروش، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۵۶
- ۲۰- ماهنامه کیهان فرهنگی، ش ۱۰۹، اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۵، سخن محمدحسن رجعی
- ۲۱- مصاحبه علی دوانی با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۲، تاریخ مصاحبه ۱۶ آبان ۱۳۷۲، ص ۶
- ۲۲- مصاحبه مهدی حائری تهرانی با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱، تاریخ مصاحبه ۱۶ آذر ۱۳۷۲
- ۲۳- چشم‌وچراغ مرجعیت، مصاحبه‌های ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت‌الله بروجردی، به کوشش مجتبی احمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹، ص ۵۴، خاطرات آیت‌الله محمدباقر سلطانی طباطبائی

- ۲۴- رسول جعفریان، جریانها و جنبشهای مذهبی - سیاسی ایران، سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱، صص ۱۶۹، ۱۷۶
- ۲۵- روح‌الله حسینیان، بیست‌سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۴۰)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۴۴۷، ۴۵۷
- ۲۶- اسنادی از انجمن‌ها و مجمع مذهبی در دوره پهلوی، به کوشش حجت فلاح و رضا مختاری، تهیه‌شده از سوی مرکز اسناد نهاد ریاست جمهوری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱
- ۲۷- حامد الگار و دیگران، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۰۴
- ۲۸- جمیله کدیور، تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۴۰۸
- ۲۹- عمادالدین باقی، ارواحانیاتی که به نوگرایی دینی می‌پیوندند، روزنامه نشاط، ۲۸ تیر ۱۳۷۸، ش ۱۰۹، ص ۷
- ۳۰- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، از مرجعیت امام خمینی تا تبعید، به کوشش عبدالوهاب فراتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۰، سخن محمدرضا فاکر
- ۳۱- «سخن علی حجتی کرمانی»، فصلنامه یاد، سال ۳، ش ۱۱، تابستان ۱۳۴۷، ص ۵۵
- ۳۲- هدایت جلیلی، «تهاد مرجعیت و قدرت سیاسی»، روزنامه ایران، ۱ آذر ۱۳۷۷، ش ۱۱۰۰، ص ۱۰
- ۳۳- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی... همان، ص ۲۲، سخن آیت‌الله محمدعلی گرامی
- ۳۴- همان، سخن حجت‌الاسلام نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی
- ۳۵- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، به کوشش علی باقری، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۳۵، ۱۳۶، سخن حجت‌الاسلام محمدحسن رحیمیان
- ۳۶- خاطرات ۱۵ خرداد، همان، صص ۱۷۹، ۱۸۰، سخن آیت‌الله محمدصادق تهرانی
- ۳۷- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی... همان، ص ۳۰، سخن حجت‌الاسلام سیداصغر ناظم‌زاده
- ۳۸- همان، ص ۲۷، سخن آیت‌الله یوسف صائمی
- ۳۹- انقلاب ایران به روایت رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، صص ۱۰۹، ۱۱۰
- ۴۰- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، همان، ۱۳۷۵، ص ۷۱، سخن علی حجتی کرمانی
- ۴۱- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده ۱۸۰، ص ۱۳۰
- ۴۲- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، همان، ص ۵۷، سخن علی حجتی کرمانی
- ۴۳- صحیفه امام: (بیانات، پیامها... امام خمینی ۱۳۱۲-۱۳۴۳)، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۴۷، بخشی از متن اجازنامه صادق احسانبخش ۱۳۴۷/۲/۱۷
- ۴۴- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، همان، ص ۳۱، سخن حجت‌الاسلام نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی
- ۴۵- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی به روایت رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش ع. باقی، تهران، نشر تفکر، ۱۳۷۳، صص ۱۴۹، ۱۵۰، سخن حاج محمد شانه‌چی
- ۴۶- بختی درباره مرجعیت و روحانیت، نوشته‌شده توسط جمعی از دانشمندان، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم بی‌تا، مقدمه
- ۴۷- محمدحسین علامه طباطبائی، «اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه»، در: بختی درباره مرجعیت و روحانیت، همان، صص ۱۱، ۱۲
- ۴۸- سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، «شرایط و وظایف مرجع»، در: بختی درباره مرجعیت و روحانیت، همان، صص ۲۵، ۲۳
- ۴۹- مرتضی مطهری، «اجتهاد در اسلام»، در: بختی درباره مرجعیت و روحانیت، همان، صص ۳۶۶، ۳۶۷
- ۵۰- همان، صص ۶۱۶۳
- ۵۱- آیت‌الله سیدمحمد طالقانی، «تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی»، در: بختی درباره مرجعیت و روحانیت، همان، صص ۲۰، ۲۱، ۲۶
- ۵۲- همان، صص ۲۱۱، ۲۱۰